



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



03/24/2023

محمد صالح گردش

در حواشی کیش و بینش حافظ (قسمت دوم)

حضرت حافظ که کردارهای ناپسندی چون دروغ و مکر و حيله و ترفند را به شدت نفی نموده و انسان خردگرایی بود، پس طریقت و مذهب او به کدام پایه ها استوار بوده است؟

حافظ در بیٹی گوید:

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ-که رستگاری جاوید در کم آزاریست

و حتا این که:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن-که در طریقت ما غیر ازین گناهی نیست

اما طوری که می دانیم پیروان کیش زردشتی در گشتن حشرات موذی بنا به دستورات دینی شان کوتاهی نکرده اند؛ ولی مذهب و طریق حافظ بنا به گفته خودش بی آزاریست و فردوسی نیز در زمینه هم فکر و هم اندیش حافظ بوده است که گوید:

میازار موری که دانه کش است- که جان دارد و جان شیرین خوش است.

سعدی نیز گوید:

کیست آدم آنکه بی آزار گشت- در میان خلق نیکو کار گشت

پس منشاء این اندیشه از کجا بوده است؟ بسیار ممکن به نظر می رسد که چنین اندیشه های نوع دوستانه حافظ و فردوسی و سعدی و ابوسعید ابوالخیر و . . . ریشه به آموزه های بودا داشته باشد. دین بودایی در زمان سلسله «موریا» و بعدها در دوران کوشانیان در سرزمین های خراسان، سیستان و در کل افغانستان امروز و نیز بخش های از کشور امروزی ایران گسترش یافت و هم تعدادی از شهزادگان و افراد وابسته به دستگاه های سلطنتی پارت نیز در توسعه دین بودایی نقش برجسته ای داشته اند.

پس مذهب و طریقت حافظ، کم آزاری و حتا بی آزاری بوده و در طریقت او و یارانش اذیت و آزار دیگران گناه بزرگ و نابخشودنی، و خدمت و دستگیری از دیگران عالی ترین ثواب و اجر پنداشته می شده است.

حافظ تا آن جا انسان پُر مهر و محبتی بوده که گفته بود:

بر دلم گرد ستمهاست خدایا مپسند-که مکر شود آیینۀ مهر آیینم

یعنی با وجودی که شاید از دیگران بی مهری و ستم های دیده بوده، باز هم به خدایش التجاء می کند تا نگذارد که آیینۀ مهر آیینش مکر و تیره گردد.

این را هم می دانیم که اعراب از موقع ظهور دین و آیین اسلام تا حال در برابر غیر از خود هیچ رحم و ترحمی نداشته و تاریخ در قرون اولیه ظهور اسلام شاهد پیش آمدها و رویداد هایی است که مسلمانان نه تنها در برابر دیگران که در بین خود نیز بی رحمی های کرده اند؛ اما این بینش و اندیشه حافظ و دیگرانی چون فردوسی و سعدی و ابوسعید و مولانا به- طور استثنایی متوجه در یک محدوده خاص اجتماع بشری نیست بلکه آن بینش در برگیر همه نوع بشر و حتا متوجه دنیای حیوانات است. این اندیشه ها بسیار زیبا و جامع و انسانی بوده اند. روی همین اصل به نظر می رسد که در نزد حافظ و

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پاروالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولئ

یارانش نوشیدن می، نرفتن به مسجد و نظر بازی و شاهد بازی-البته نه به جبر و اکراه- گناهی نبوده است ولی مکر و ریا و اذیت و آزار، عظیم ترین گناه شمرده می شده است. همانست که گوید:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی- دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

به نظر این قلم حافظ، فردوسی، سعدی و حتا مولانا و کسانی دیگری برخاسته ازین فرهنگ پیش از این که روحانی باشند، انسان های معنوی بوده اند با تذکر این نکته که روحانیت را با معنویت نباید اشتباه گرفت، زیرا روحانیون همان مذهبیهون خشک اندیش اند، و مذهبی کسی است که کور کورانه مشغول و مشغوف ادای دساتیر دینی است و هر حکم و دستور دینی از جایگاه منبر بدون تأمل و سنجش عقل و خرد برایش پسندیده و قابل اجراست. ولی انسان معنوی که بیشتر آراسته به مسایل اخلاقی، انسان دوستی، مهر و محبت و روش ها و اندیشه های والای انسانی است، از اجرای اموری که سبب اذیت و آزار هم نوع می گردد، ولو از هر منبع که باشد، دوری می ورزد. معنویت مجموعه ای از اندیشه هایی است که پیوند مستقیم به عشق و احساس پاک و بی آرایش انسانی دارد و از همین جاست که یک انسان معنوی می تواند از منافع شخصی اش به سود دیگران بگذرد و منفعتش را در آرامش دیگران جوید. در طول تاریخ بهترین انسان ها در جامعه بشری از همین جمع بوده اند. یک انسان معنوی شاید یک خدا باور و یا هم خدا ناباور باشد، پس یک انسان معنوی می تواند یک روحانی (مذهبی) هم باشد. اما از آنجا که مبداء روحانیت، دین است یک مذهبی متعصب و خشک اندیش از آنجا که هر آنچه مربوط دین و فرامین دینی باشد، مع الاجراء و قابل قبول می داند، نمی تواند یک انسان معنوی باشد. امروز وقتی به احکام و دساتیر ادیان توجه می کنیم، برخی از موارد و احکام در ادیان را در اذیت رسانی به انسان و تمدن انسانی می یابیم که می باید به آن توجه نمود. برای افتراق یک مذهبی (روحانی) و انسان معنوی مثالی می آرم: یک مذهبی متعصب به خاطر ارضای خواهشات جنسی اش کمتر به رضای طرف مقابل می اندیشد و برای رسیدن به هدف و ارضای خودی، حتا به جبر و زور و مکر و ریا نیز متوصل می گردد، ولی یک انسان معنوی اذیت رسان نیست و در همچو مسایل پیرو عقل و خرد و وجدان خویش است و دست های کوتاهی در انجام چنان اموری دارد. در جامعه مذهبی ما هر دو نوع چنین انسان ها می توانند مسلمان باشند و چنین اعمال در تفکیک ایشان در نظر گرفته نمی شود و در میان شان از لحاظ جایگاه مذهبی (مسلمانی) فرقی نیست؛ ولی از دید انسانیت، فرق از زمین تا آسمان است. در مورد انسان های معنوی که تاریخ بشری بسیاری ها را به خاطر دارد از دو شخصیت تاریخی یاد آور می گردم، یکی کوروش سر سلسله شاهان هخامنشی که در باره اش سخنی چند داشتیم و دیگری «لویی پاستور» (پدر میکروب شناسی). اگر درست به یاد و خاطرمانده باشد، در زندگی نامه این شخصیت برآزنده معنوی، در دوران نوجوانی خوانده بودم که وقتی واکسین سگ دیوانه را تهیه دید، نخواست ابتداء به انسان دیگری زرق نماید و آن را اول بالای خودش مورد آزمایش قرار داد. یکی دیگر از کار های شگفت انگیز و انسانی وی این بود که وقتی وصیت نامه اش را نوشت به خانمش نیز یک بخش بزرگی از ثروتش را به ارث گذاشت و اما پیش شرطی را به آن اضافه نمود که بعد از مرگش، همسرش باید از دواج نماید. این است نمونه های بارز اعمال انسان های با معیار های عشق و محبت و انسان دوستی که هرگز مخرب منافع دیگران نیستند و حقوق حقه و طبیعی دیگران را به هیچ وجه پامال نمی کنند. ولی تعدادی مذهبیهون متعصب همیشه مجری اهداف قدرت مندان بوده و هم- چون افزاری در خدمت سیاست های ضد بشری قرار گرفته اند. در زمانه ما یکی از مثال های زنده مذهبیهون (روحانیون متعصب) گروه های القاعده و داعش و طالب اند که مذهبی اند ولی در جاده معنویت قدمی نگذاشته اند. اشتباه نشود که یک انسان معنوی ممکن است خدا شناس باشد و یا هم نباشد فرقی نمی کند ولی نشانه هایش درست کرداری، عدالت، انصاف، رویه و روش معقول است. یک انسان آراسته با معنویت متصف به خشونت، کبر و غرور، بی عدالتی، مکر و ریا نیست. یک انسان معنوی عمل کردش بر پایه عشق به انسان، تعقل و خرد است و هیچگاه تحرکی بدون اندیشه نیک ندارد. به نظر این قلم خدا باورانی که اگر عشق و محبت به هم نوع نداشته باشند، خدا باور نیستند. بالاخره این که، معنویت عبارت از داشته های احساسی انسان بر مبنای عشق و اندیشه های نیک و سالم است و یک انسان معنوی ممکن است سکولار، مسلمان، هندو و یهود باشد. اما یک مسلمان، یهود، هندو و عیسوی تنگ نظر که به همه چیز از درجه دستورات دینی و تعصبات مذهبی می بیند، نمی تواند به معنی تمام یک انسان معنوی باشد.

حالا سیری داریم به بعضی باورهای دیگر حافظ. وی در غزلی که دو بیت اش این است گوید:

مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند- هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد

خدا را محتسب ما را به آواز دف و نی بخش- که ساز شرع ازین افسانه بی قانون خواهد شد

طوری که ملاحظه می شود فلسفه و جهان بینی اسلام ریشه به مقدرات دارد و آنچه را که خداوند از روز ازل نسبت به اشیاء و سرنوشت انسان ها مقدر دانسته، همان خواهد بود و عوض نخواهد شد. حافظ که می نوشی و شاد بودن و شاهد- بازی را پیشه نموده بود، در ابیات بالا با دلایل و براهین محکم دینی، خود را در برابر محتسبان و شحنگان شهرش برائت نیز داده است و با آن دلایلی که از روز ازل چنان اراده ی بوده است و کم و افزونی در آن نخواهد بود، خواسته است

وانمود نماید که می نوشی و رندی و شاهد بازی اش از اراده روز نخست بوده است. اما باز هم رندانه، آواز دف و نی را در دامن فراخ شرعیت، آن قدر بی ارزش و اهمیت جلوه می دهد که قانون شرع از افسانه (آواز دف و نی) بی قاعده نخواهد شد.

و یکی دیگر از ابیات همان غزل این است:

شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی- دلا کی به شود کارش اگر اکنون نخواهد شد

حافظ بعد از آن براهین و استدلالات لازمه، باز رندانه می گوید: زمانی که شراب لعل گون و جای امن و یار مهربان باشد، اگر از آن نقدیه ها کامگیری نشود، چه زمانی کامجویی خواهد شد؟ این بیت ما را به یاد گفته ای عمر خیام می اندازد که گفته بود:

این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار- کاواز دهل شنیدن از دور خوش است.

باز هم از حافظ در همین مورد:

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم- اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد

حافظ از همین زاویه بیشتر بالای اهل شرع حمله نموده و در اشعار و غزلیات دیوانش چنین ابیات کم نیست، و هم از آن جا که مکر و ریا در فرهنگ خرد بشری از سجایای پسندیده و معقول به حساب نمی آید، کسی نمی توانسته ازین ناحیه انتقادی بالایش وارد سازد. در جای دیگر باز با پیوند به مقدرات گوید:

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده بگیر- که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

آن چه او ریخت به پیمان ما نوشیدیم- اگر از خمر بهشت است و گر باده مست

خنده جام می و زلف گره گیر نگار- ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست

سخن اینست که آیا این اندیشه با مقوله های دینی رابطه دارد و یا نه؟ خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ هِيَ كَسْ أَيْمَانٍ نَمِي أورد مگر این که اذن یعنی خواست، اراده و امر الله صورت بگیرد.

از روی همین اصل بوده است که حافظ در دو بیتی دیگر گوید:

در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند- گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را

آن تلخ وش که صوفی ام الخبائثش خواند- اشهی لنا و احلی من قبله العذارا

از پیامبر اسلام حدیثی نقل است که شراب را مادر همه عیوب و رذائل، دانسته است.

معنی بیت اخیر چنین است: آن شیئی تلخ که صوفی، مادر تمام عیوب و رذائل گفتش به وسیله بوسه ای از رخسار خود بر ما لذت بخش و شیرین کن

با آن که نوشیدن می در مذهب اسلام به صراحت ممنوع و حرام دانسته شده است؛ اما حافظ آن را حلال دانسته و با نبود روی یار نوشیدنش را حرام می داند:

در مذهب ما باده حلال است ولیکن- بی روی تو ای سرو گل اندام حرام است

و باز آن را با شرطی حلال می داند:

زاهد خام که انکار می و جام کند- پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد

و نیز در بیت زیر:

کرده ام توبه به دست صنم باده فروش- که دگر می نخورم بی رخ بزم آرایی

این بیت نیز در همان پیوند است:

شراب خانگی ترس محتسب خورده- به روی یار بنوشید و بانگ نوشانوش
و هم در ابیات زیرگوید:

عروسی بس خوشی ای دختر رز-ولی گه گه سزاوار طلاق

مسیحای مجرد را برازد- که با خورشید سازد هم وثاقی

وصال دوستان روزی ما نیست- بخوان حافظ غزلهای فراقی

از ابیات بالا معلوم می‌گردد که حافظ بدون وصال روی دوست و یاران نمی‌نوشیده و همین بوده که گه‌گاه دختر رز را سزاوار طلاق می‌دانسته است.

حضرت مولانا نیز، می‌را بر خاصان حلال و بر عوام حرام می‌دانست، چنان که در رباعی زیر که منسوب به مولاناست:

از هر چه که آن خوش است، نهی است مدام- تاره نزنند خوشی از این مردم عام

ورنه می و چنگ و روی زیبا و سماع- بر خاص حلال گشت و بر عام حرام

اگر حافظ واقعاً می‌نوشیده و از آدرس دین عمل‌کرد هایش را به تقدیر و قضا حواله می‌نموده، از این دیدگاه چندان کار مهمی نکرده است. زیرا او از مجرای باور ها و تقدیرگرایی های اهل دیانت، کردار و اعمال اش را برائت داده و توجیه پذیر می‌ساخته است، که در حقیقت عذری بوده بدتر از گناه.

ادامه دارد...